



گفتگوی آرمان با
شیدا محمدی

جایگاه شعر در میان
نسل جدید ایران

شعر و خودآگاهی
اجتماعی

نوامبر ۲۰۱۹

درباره شیدا محمدی: شیدا محمدی، شاعر، نویسنده و روزنامه نگار متولد تهران است. او فارغ التحصیل زبان و ادبیات فارسی است. از فعالیت های مهم دوره روزنامه نگاری او می توان به دبیر صفحه زنان در روزنامه ایران و نیز دبیر تحریریه مجله فرهنگستان هنر و دبیر صفحه خشت و سرشت در مجله وطن اشاره کرد. مقالات و گزارش های اجتماعی - فرهنگی او در طی آن سالها در روزنامه های کثیر الانشار متعددی

منتشر شده است. شیدا محمدی شاعر مهمان جردن سنتر - دپارتمان فارسی دانشگاه یوسی.ارواین کالیفرنیا از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۷ و شاعر مهمان دانشگاه مریلند در سال ۲۰۱۰ بود و ادبیات معاصر تدریس کرده است. بریتانیکا در سال ۲۰۱۰ درباره شیدا، آثار و سبک نوشتاری اش نوشت. از آن زمان تا کنون او عضو انجمن قلم آمریکا می باشد. *Hug Me against the Haze* آخرین کتاب شعر منتشر شده او توسط دانشگاه یوسی.ارواین در پاییز ۲۰۱۷ به چاپ رسیده است. تا یکم مژده می زند طاووس می شوی شامل اشعار مینیمال شیدا به همراه عکس های او و کوروش بیگ پور، در مرکز ایران شناسی ساموئل جردن دانشگاه یوسی.ارواین کالیفرنیا در آپریل ۲۰۱۶ منتشر شده است. مجموعه شعرهای *یوآش های قرمز بهار* ۲۰۱۵ در پاریس توسط نشر ناکجا منتشر شد. اولین مجموعه شعر او به نام *عکس فوری عشقبازی* در سال ۱۳۸۶ به صورت افس/ زیرزمینی در ایران به چاپ رسید و آمازون آنرا در سال ۲۰۱۳ در آمریکا منتشر کرد. چاپ سوم این کتاب در جولای ۲۰۱۶ توسط نشر طرح منتشر شده است. رمان *افسانه بابا لیلا* نیز توسط نشر تندیس با دو سال تاخیر در وزارت ارشاد در سال ۱۳۸۴ منتشر شد. و *مهتاب دلش را گشود بانو* اولین کتاب شیدا محمدی است؛ شامل نثر های شاعرانه او که در سال ۱۳۸۰ توسط نشر تندیس منتشر شد. برخی اشعار او تا کنون به زبان انگلیسی، فرانسه، ترکی، کردی، عربی، آلمانی، سوئدی و چک ترجمه شده است.



آرمان: شیدا از چه سنی به شعر علاقه مند شدی و انگیزه هایت در روی آوردن به شعر چه بود؟

شیدا محمدی: همه کنجکاوی های من از «نمی دانم» هایم شروع شد. از ندانستن شعور درخت، از گفتگوی رازناک پاییز و کلاغ، بازی باران با چین های پیراهنم و از بازی عروسک هایم در خلوت شبانه. صدای وزش باد میان چنارها و فهمیدن بلوغ. این «نمی دانم» ها و لیست بلندی از نام ها و رازها در ادامه ی پرسیدن ها و اشتیاق سیری ناپذیر برای خواندن کلمات تازه، آغاز پاسخی به شور و شعور درونم بود که به آن «شهود شاعرانه» می گوئیم و شاید اولین سطرهایم را در همان پاسخ کودکانه و شاد به مادرم دادم که نوک پا و دزدکی داشتم از پله های حیاط به سمت کوچه می دویدم تا پرنده ها را پیش از نقاشی شدن بر صفحه کاغذم، زنده و محسوس تجسم کنم و او گفته بود «کجا می روی؟» و من گفته بودم «ساعت پنج با کبوترها قرار دارم». اولین شعرها به گمانم مواجهه ما با شگفتی جهان پیرامونمان است. جهانی که درون ما و خود ما نیز بخشی از همان حیرت تازه شونده هستیم.

زبان شعر، زبان شگفتی هاست و شاعر کسی است که هر دم از این زندگی شگفت زده اش می کند، چون می داند هیچ جهانی جز این جهان رونده و شونده نیست. اگر چه به ظاهر هیچ چیز زیر این آسمان نبود تازه نیست، اما او در تکرار این زیبایی به دنبال آن «لغت تازه»



است. آن «کلمه» که جهان را از نگاه او و از دیدگاه نو شونده ی او، نویافته و نورس بنمایاند. آنگونه که در روبرو شدن با هر «نمی دانم» در جست و جو باشد. جوینده باشد.

آرمان: چه عواملی موثر بود که این راه را به صورت جدی ادامه دهی و به یک مدرس در این زمینه تبدیل شوی؟

شیدا محمدی: هانس گادامر معتقد است که انسان، زمانی معنای واقعی یک متن را در می یابد، که پیش از آن، سؤالاتی برایش مطرح شده باشد. به عبارت ساده تر، او معتقد است که هر نکته در یک متن، در واقع، پاسخ به یک سؤال است. و همه زندگی من پاسخی به آن پرسش عظیم بوده است. یافتن «معنا» یی برای آن. چرا که «معنا» مبتنی بر روابط بین افراد و محیط اجتماعی- سیاسی آنها متغیر است و به دلیل نزدیکی رابطه زبان و اندیشه این معنای «فیزیکی» یا «درونی» برای هر انسان و مشخصا در اینجا - شاعر- متفاوت است. من در جستجوی این پرسش ها به شعر یا «دوست داشتن دانایی» رسیده ام آنگونه که کانت می- گوید «شجاعت دانستن». بنابراین شیوه زیستن من در پی این دانستن و زیبایی دانایی بوده است. تحصیلاتم و تمامی شغل هایی که برگزیده ام در پی روشنایی کلمات و دانش بارور و بهتر آن بوده است، اگر چه چون عشق همیشه رو به کمال است و تکامل نمی یابد.

از این رو از سال ۲۰۱۰ که به عنوان «شاعر مهمان دانشگاه مریلند» انتخاب شدم به صورت جدی و حرفه ای در آمریکا به تدریس ادبیات معاصر فارسی و همچنین زبان فارسی - به

دانشجویان آمریکایی و یا علاقمندان به آموختن زبان فارسی - مشغول بوده ام. در این سالها بخش مهمی از ادبیات مهاجرت و ادبیات زنان و همچنین شعر معاصر را به دانشجویان علاقمندم آموخته ام. حتی داستان های سخت خوانی چون سه قطره خون صادق هدایت را. در سالهای «شاعر مهمان و محقق» بودن در دانشگاه یو.سی.ارواین کالیفرنیا نیز نتیجه تحقیقاتم درباره سیر تغییر و تحول زبان فارسی در این چهل سال اخیر، ضرورت ادبیات در دنیای معاصر، معنای شادی و شادمانگی، عشق و معشوق و یا معنای نوستالژی... در اشعار کلاسیک و نو را به صورت مجموعه سخنرانی برای عموم در اختیار مشتاقان قرار داده ام. همچنین تحقیق درباره «مفهوم وطن در شعر معاصر فارسی» که به صورت سخنرانی در دانشگاه یو.سی.ارواین مطرح شد و در حال حاضر به صورت یک مجموعه ۱۰۰ صفحه ای در دست انتشار است. و اینگونه است که هنوز و همچنان در جستجوی آن لحظه ناب، لغت ناب و شعر ناب هستم.

آرمان: آیا می توانی ویژگی های خاصی برای سبک خودت نام ببری؟

شیدا محمدی: من همیشه میان شعرها و نوشته هایم در رفت و آمد هستم و هیچ وقت به قطعیت و یا بهتر بگویم به قضاوتی قطعی درباره آنها نمی رسم. گاهی میانه نوشتن و حتی خواندن رهایشان می کنم. گاهی غبن می برم به برخی سطرها و معناهای آفریده شده و گاه از آنچه می خواستم بگویم با آنچه گفته ام در حیرت می مانم. بنابراین همیشه در حرکت و نوسانم میان جاهای پُر خالی و پر شده های خالی. با این همه من زیست زنانه خویش را که بایدها و نبایدها را جابجا کرده است نوشته ام، چرا که آن را زیسته ام. در تمام زندگی ام در برابر آنچه سنت و مذهب از من به زور ستانده ایستاده ام. هرگز نخواسته ام قربانی سازش و تسلیم باشم و بازتولید زنانی که خود ضد زنانگی و زیست زنانه خویش و هم جنسان شان بوده اند. از نوجوانی آموختم که «حق گرفتنی است» و همواره جنگیده ام. با سانسور، با تبعیض، با خشونت و قوانین ضد زن در ایران.

ولی یکی از دغدغه های اساسی ام در زندگی برخورد و نگاه به موضوعیت «زمان» بوده است. چرخه زمان در ذهن و زبان و زندگی من و جهانی که شامل من و درک من از آن

می شود. زمانی که دربرگیرنده و شکل دهنده و در عین حال نابود کننده من و عینیت جهان من است. «زمان» که به خودی خود تنها قادر مقتدر و توانایی است که در این جهان سه بعدی می شناسیم و چون هنوز بعد چهارمی بر ما و سیاره ما متصور نیست، این شدن پی در پی که با خود، سرخوشی و ناامیدی توامان می آورد، همواره دغدغه اصلی من و بالطبع از موتیوهای اصلی شعر من است. و تنها عنصری که شاخ این غول را می شکند «عشق» است و عشق در شعر متجلی است. آرزوی نامیرا شدن که همواره در نهاد زندگی و پرسش بشری نهفته بوده است و از این روست که در عشق، زمان جذبه و معنای دیگری می یابد. معنایی چون آرزوی ابدیت. از این روست که آرتور شوپنهاور می گوید: "بالاترین همه ی قوانین عشق است، و عشق شفقت است".

اما به قول مولانا «بهر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران» از این رو ترجیح می دهم من به عنوان شاعر، سخنی درباره شعرهایم نگویم. تنها به بخش اندکی از دو نمونه نقدهایی که بر کتاب «عکس فوری عشقبازی» نوشته شده است اشاره می کنم، از جمله:

"شیدا محمدی در مجموعه «عکس فوری عشقبازی» حرکت فرخزاد را به سمت هرچه مجرد کردن تجربه عشق و در عین حال آشکار کردن حضور غریزه تنانه زنانگی می کشاند و در معادله عشق مبهم تر و دوسویه تر از دیگر هم صدایان خود می سازد."

(دکتر احمد کریمی حکاک، به نقل از شهرگان، نوامبر ۲۰۱۳)

به عنوان شاعر کتاب «عکس فوری عشقبازی» که ضد سانسور فرهنگی، کلامی و جنسیتی نوشته ام - نه تنها در درون مرزهای سرزمین ام بلکه بیرون از مرزهای ایران نیز از چنین آسیب‌هایی مبرا نبوده ام - تنها به این نکته اکتفا می کنم که بیشتر شعرهای «عکس فوری عشقبازی» پس از مهاجرت من از ایران اتفاق افتاده است و مهمترین رخداد برای شاعرش عبور از خودسانسوری و سانسور تثبیت شده در فرهنگ، سنت، مذهب و حکومت ماست و این دستاورد درخشانی است برای شاعری که زیر سیطره استبداد فرهنگی و قلمی رشد یافته است.

با این وجود ملیحه تیره گل همزمان با انتشار زیر زمینی این کتاب در ایران نوشت:

«شیدا محمدی را در شعر «عصر بخیر جمعه‌های مخدوش»، گردآفریدی سراپا مسلح در میدان نبرد می‌بینیم. منتها، در هیئت یک «زن»؛ نه زنی که فردوسی، زینت او را در لباس مردانه پیچیده است... با این که هیچ یک از شعرهای این دفتر از کنش اعتراض در برابر پلیدی‌ها و کاستی‌های فردی و قومی و نوعی خالی نیست، اما اوج اعتراض پیکارگر این دفتر را مقاومت فمینیستی شیدا محمدی رقم زده است. گرچه این اعتراض در برخی از شعرهای «عکس فوری عشق‌بازی» به عنوان بن‌مایه عمل کرده است، اما در جای جای بیش‌تر شعرهای این دفتر نیز، به عنوان یکی از درون‌مایه‌ها خودنمایی می‌کند. در بیانی نمادین، می‌توان گفت که نابرابری و ستم جنسی، شعله‌ی نخستینی است که شاعر «عکس فوری عشق‌بازی» را سوزانده، و افشاء معترضانه‌ی آن، «عکس فوری...» را رویانده است. «جیب‌های خالی‌ی کانگورو»، «شوهر زن‌های همسایه»، «عصر بخیر جمعه‌های مخدوش»، و «برگشتن از کبودی‌ی تنم»، مثال‌های مشخص این پیکار هستند. به باور من، به برکت تازگی‌های ساختاری در این دفتر، هر یک از این نوع شعرها، در عین زیبایی، از ده‌ها مقاله‌ی پژوهشی در انگیزش آگاهی‌های جنسی در مخاطب (صرف نظر از جنسیت او) مؤثرتر است. بدین ترتیب، افزون بر حضور واژگان "ممنوعه" در این کتاب، جای شگفتی نیست که این کتاب به صورت «زیرزمینی» منتشر شده است.

(ملیحه تیره گل، این مقاله به نام نگاهی به یک دفتر شعر: عکس فوری عشق‌بازی، سروده شیدا محمدی در شماره ۲۱-۲۲ پاییز - زمستان فصلنامه باران در سوئد منتشر شده است).



در مجموعه «یواش های قرمز» به زبانی شاخص و شخصی دست یافته ام. عشق، دل‌تنگی، نوستالژی، طبیعت، زیست و دنیای زنانه، جنگ و اثرات آن، بازتاب اعتراضات و قیام‌های اجتماعی - بی آنکه دچار شعار زدگی شود - مفاهیمی است دربرگیرنده مجموعه «یواش های قرمز» و «تا پلکم مژه می زند طاووس می شوی» می شود که شاید هیچ کدام این موتیوها و درون مایه‌ها زیر این آسمان ادبیات تازگی نداشته باشد، اما شیوه بیان در تقابل این تاریکی و شتاب برای یافتن روشنایی، تازه است چنانچه حافظ عزیزمان می گوید: «یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می شنوم نامکرر است» دست یافتن به زبانی چند لایه با طنزی تاریک، چرا که تاریکی پیرامون ما را فرا گرفته است. اما شاعر چون پیکارگران اساطیری در جست و جوی روشنایی است و در هر تصویر به جامانده از زمانی که از میان ما می گذرد تکه‌ی روشنی از خورشید را در عصر یخبندان ما می آویزد.

آرمان: امروزه شعر در میان نسل‌های جوان تر چه جایگاهی دارد؟ چرا شعر خلق می‌شود و چرا خوانده می‌شود؟

شیدا محمدی: در حقیقت همه هستی ما را «کلمه ها» پوشانده اند و هر جا فیلم و یا موسیقی و یا حتی نقاشی، زیبا و خلاقانه جلوه می کند ما به آن صفت «شاعرانه» می دهیم. یعنی زیبایی اغراق آمیز. زیبایی اندیشه گر، اغواگر و خیره کننده. بنابراین شعر همواره بوده است و خواهد بود چون زبان بیان احساسات است، اگرچه سیستم سرمایه داری و نگاه سرمایه زده دور کننده و اجتناب دهنده این زیبایی هاست و به نوعی گُشنده این طبیعت و طبیعت جاندار میان آن؛ ولی همچنان جان های مشتاق، رهرو و جوینده این «کلمات» اند. آدورنو معتقد است که گوهر اصلی کار هنری نفی است، نفی مناسبات موجود. و از این رو هر اثر هنری همواره عنصری از اعتراض، نفی مناسبات موجود و طرح مناسبات دیگر در جامعه ای دیگر (حتا به گونه ی یک آرمانشهر یا ناکجا آباد) را همراه دارد. شعر تغزلی و عاشقانه امروز و یا شعر اروتیک، در حقیقت بیان تناقضات میان فرد با همگان است. حتی در شعر عاشقانه شاعر می کوشد جهان و یا معشوقی را به تصویر بکشد که سیستم جامعه و حکومت آن را از او گرفته است و در حقیقت رویای محقق نشده آزادی در مناسباتی است که شاید در جوامع دیگر به یک مسئله روزمره و عادی تبدیل شده است. اگرچه در عصر ما و آنچه پشت سر گذاشته ایم «بازرسی، بازپرسی و بازجویی» کلمات مایوس کننده بوده است چرا که متاسفانه گزینش و جایگزین کردن این کلمات همواره در دست قدرت های خودکامه و مستبد و متحجری بوده اند. اما جان های ناب، کلمات ناب را می یابند .

البته من بیش از یک دهه است که در ایران نیستم و ادبیات بویژه شعر داخل ایران را از طریق فضای مجازی و گاه کتاب و مجلاتی که به دستم رسیده است دنبال کرده ام، ولی آنچه مسلم است این است که حکومت با تمامی قدرتی که در عرصه فرهنگی و هنری در این چهل سال اعمال کرده سعی در بی محتوا کردن مضمون و در یک کلام سعی در همگون سازی ادبیات کرده است و عده ای هم در طی این سالها سرخورده و مایوس شده اند و یا برای گریز از سانسور همه جانبه، سعی در نوشتن متنی «خنثی» کرده اند که بتواند از ممیزی ها بگذرند. ولی در این میان هستند شاعران و نویسندگانی که راه جانکاه «ادبیات مستقل» را یافته اند و ادامه می دهند. این همان بارقه روشنی است که طی اعصار، بشر را جویا و خواهان ادبیات و بعضا هنر ناب کرده است.

آرمان: با آنچه از تاریخچه شعر نو در ایران می دانیم، آیا امروز شاهد ادامه همان شرایط در نسل های قبل هستیم؟ آیا فرقی در برخورد نسل ها با شعر نو می بینی؟

شیدا محمدی: در ساختار هر متن هنری بافت دو سویه ای وجود دارد که اگر به بدعت و نوآوری رسیده باشد، تعامل سنت و مدرنیته را در آن می توان مشاهده کرد. در حقیقت هیچ متن نوآورانه ای نیست که برساخته و رشد یافته در بافت های سنتی نباشد. لوتمان معتقد است «هر اثر نوآورانه ای از مواد سنتی ساخته شده است. اگر متنی خاطره بنیان های سنتی را زنده نگاه ندارد، جنبه نوآورانه آن هیچ گاه درک نخواهد شد.» شعر نو نیز جدا از شعر کلاسیک ما نیست. نیما یوشیج هم با تسلط و دانشی که بر شعر کلاسیک داشت توانست این بدعت و نوآوری را در زبان شعر پدید آورد. اما مفاهیم انتقادی - اجتماعی و بیان آن به زبان امروزی، از دوران مشروطه آغاز شد و در حقیقت شعرهایی با مضامین انتقاد از مذهب و خرافه های مذهبی و استبداد حکومتی از همین دوران وارد عرصه دیگری شد و تاثیر روشنگری این اشعار و مقالات و داستان ها را در انقلاب مشروطه شاهد بوده ایم. در دوران مشروطه تنها آخوند زاده است که مخالف مشروعه کردن (شرع و یا دین) مشروطه و قانون اساسی است و آثارش پرتوی از روشن بینی فراخ تر او در گستره ای است که روشنفکران تلاش می کنند در کنار روحانیون و در جلب رضایت آنها مفهوم قانون اساسی را به مشارکت دین و سیاست تقلیل دهند. بنابراین در هر دوره ای ادبیات یا همسو با عوام بوده است از ترس رانده شدن، یا فراتر از زمانه خویش بوده است و روشنگر بوده و هست. به گمان من ادبیات تولیدی در «جمهوری سانسور» به نقل از ملیحه تیره گل عزیز، ادبیاتی رسمیت یافته در قامت حکومتی است که هیچ صدای معترضی را بر نمی تابد و احکام سنگین این چهار دهه و قتل عام نویسندگان و شاعران و متواری کردن و به انزوا کشاندن آن صدای غالب اعتراض که سر می زند از همگانی شدن، از عمومیت یافتن استبداد زبانی، کلامی و فکری، محکوم به سانسور و خودسانسوری بوده است. من نه تعمداً بلکه با بینشی درونی پا در این راه نهادم چرا که «آگاهی» از بن مایه تعجر مذهبی و تسلط سلسله - وارث طی قرون بر اساس پیروی بی چون و چرا، روح عاصی و طغیانگر مرا بر آن داشت تا به سوی پرسش و پرسشگری بروم که ذات ادبیات و فلسفه حقیقی است. در حقیقت حتی در

شعرهای عاشقانه و یا تنانه و یا شعرهایی که زیست زنانه را در این زمانه نشان می دهد بخش نادیده، ناگفته و به تصویر نکشیده بخش عظیمی از جامعه است که همواره مستور و مسکوت بوده است. تولید انبوه ادبیات زنان و ادبیات زنانه نشان از این جهش و تغییر بزرگ در ادبیات معاصر ماست که شاید ادامه تحولی است که فروغ فرخ زاد و سیمین بهبهانی و دورترها پروین اعتصامی و مهستی گنجوی و رابعه بلخی... انجام داده اند. ادبیاتی که با مجوز منتشر می شود ادامه همان «همگون و هماهنگ سازی» حکومتی است. بنابراین از دیدگاه من، به نظر می آید تنها خواننده یک شعر و یا یک داستانم از شدت شباهت مضامین و زبانی کم غنا و ناپخته و خامکار. شاعران و نویسندگانی هم که دنباله همان تایید های درون مرزی یا خوانندگان چند صدتایی در ایران، باز هم همان زبان و معناهای محافظه کارانه را در آثارشان بازنشر می کنند- بیش از کسانی که معذورند در ایران- تایید کننده و اشاعه دهنده استبداد فکری، زبانی و سانسور هستند که بیش از آنان منفور و خاین اند به اصالت کلمه. اما هستند شاعرانی که هنوز در ایران شعرهایی به مراتب انتقادی تر و اجتماعی تر از برون مرز می- نویسند با زبانی شاعرانه و زیبا و گاه ساده. من همواره تمام قد به احترامشان می ایستم. چرا که آنان روایتگر زمانه خویش اند با همه آرزوها و حسرت ها و رنج هایشان.

آرمان: پس برای شعر نقشی اجتماعی قائل هستی. به نظرت آیا شعر می تواند در شکل گیری خودآگاهی یک اجتماع، خواه رو به توسعه مدرن و خواه رو به پس رفت، شرکت داشته باشد؟

شیدا محمدی: نوشتن خود شیوه ای از اعتراض است. شاعر و یا نویسنده با نوشتن، خودش را به جهان تنهایی و نافهمی همگانی تبعید می کند. ابزارش زبان است و در این زبان موجودات و سرزمین هایی خلق می کند که از رانده شدگان و تبعیدیان سخن می گوید. کسانی که کلامشان را، احوالشان را و غم و شادی شان را دیگران در عبور از دیوارهای روزمرگی نادیده و ناشنیده می گیرند .

باختین می گوید «هر اثر ادبی ای ذاتا و به طور ناخودآگاه اجتماعی است.» مشخصه ی اصلی اثر هنری و اصالت آن این اعتراض و نفی است که به گونه ای اجتماعی شکل گرفته است.

به عنوان نمونه در انقلاب مجارستان در سال ۱۹۱۸ شاعر زنی با نوشتن شعری انقلابی که یک سطرش در میان جمعیت به صورت پلاکارد حمل می شد، جریان اعتراض و درگیری را تغییر داد و سربازان را هم ردیف مردم قرار داد .

"don't shoot at us, my son, I will be there!" Zseni Vármai

از این نمونه در تاریخ اعتراضات مردمی ایران کم نبوده است. شعرهای احمد شاملو - شاعر آزادی - که در تمامی تحصن ها و تظاهرات و حتی در زندان سروده می شود. شعر «من اگر برخیزم، تو اگر برخیزی، همه بر می خیزند» حمید مصدق که در این دهه بسیار میان جمعیت معترض شنیده ایم، شعر «فریاد» و یا «تفنگت را زمین بگذار» فریدون مشیری، نمونه ای از ادبیات اجتماعی است که سعی در «آگاهی» و «دانایی» مخاطبش داشته است. صادق هدایت در داستان هایی چون حاجی آقا، توپ مرواری، خر دجال... پیش از به قدرت رسیدن حکومت اسلامی از آفت و گزند خرافات مذهبی سخن می گوید یا هوشنگ گلشیری در داستان «انفجار بزرگ» و یا سیمین بهبهانی... از جمله نویسندگان و شاعرانی هستند که بیشتر آثار آنها با مضامین انتقادی - اجتماعی دارای لایه های زبانی متفاوتی است و تاویل پذیر. در مقابل نویسندگانی هم هستند همچون جلال آل احمد و علی شریعتی که با آثارشان در جمود فکری و ذهنی و واپس گرایی مذهبی و خرافی جامعه ایران تاثیر عظیمی داشته اند. خشونت در تاریخ ما هر کجا که دین به اریکه قدرت برآمده، رواج یافته است. نمونه های چنین سرکوب و خشونت سازمان یافته و دولتی را تاریخ ما از دوره مانویان، مزدکیان و سربداران... بویژه از زمان غزنویان و خلفای عباسی تا دولت کنونی به یاد می آورد.

قتل های زنجیره ای و کشتار مترجمان، نویسندگان و روشنفکرانی چون محمد مختاری، محمد پوینده، غفار حسینی، احمد میر علایی، حمید حاجی زاده همراه پسر ۹ ساله اش کارون.... نمونه های چنین استبداد فکری و خشونت بر صاحبان اندیشه و قلم بوده است. حکم های سنگین حبس برای شاعران و نویسندگان (نمونه اش بکتاش آبتین، رضا مهبادی، کیوان باژن...) و فعالین مدنی، زیست محیطی، کارگری و فعالین حقوق زنان در این دهه های پس از انقلاب نشان از قدرت «کلمه» و «ادبیات» غیر دولتی است که حاکمیت سانسور و ارباب از آن سخت وحشت زده است و با تمامی کنترلی که از بدو پیدایش آثار تا سپردن

آن به دست ناشر و انتشارش دارد باز هم هستند نویسندگان و شاعرانی که با وجود چنین خفقانی می سرایند و حبس می کشند و تبعید می شوند و باز به قدرت کلمه ایمان دارند.

باری، ترس از خودکامگان دولت و دین بی گمان نقش مهمی در ریای اندیشه دارد. ریا و ستیز با آن در زبان و ادبیات ما از سده چهارم بالا می گیرد و تا امروز جریان دارد. از این روست که غزالی در نصیحت الملوک آورده است:

"اگر مردم نادان نبودند، سیاستمداران هلاک می شدند"

نمونه های این اشعار انتقادی را در دوره سامانیان و در دوره های بعد در اشعار انتقادی سنایی از پادشاهان و فقیهان درباری و ریاکار و یا حافظ از زهد ریایی محتسب و واعظان و همچنین در آثار خاقانی، نظامی، ناصر خسرو، فردوسی، عبید زاکانی، ایرج میرزا.... می بینیم که هر کدام در برابر بی عدالتی و فساد واکنش نشان می دهند.

فرخی یزدی می نویسد:

شهر خراب و شحنه و شیخ و شهش خراب
گویا در این خرابه به غیر از خراب نیست
تا به کی با پول این یک مشت خلق گرسنه
صبح عید و عصر جشن و شب چراغانی کنند

میرزاده عشقی می گوید:

ای دوست بین بی سر و سامانی ایران
بدبختی ایران و پریشانی ایران
عشقی بود ار نوحه گر امروز عجب نیست
خون می چکد از دیده ایرانی و ایران



در جنبش مشروطه نیز شاعرانی چون فرخی یزدی، لاهوتی و میرزاده عشقی زبان منتقد زمانه خویش اند و همچون هلالی جغتایی جان بر سر همین انتقاد نهادند.

اما نکته مهم و پایانی این است که اساسا جامعه ای که ادبیات پویا و آزاد ندارد، جامعه ای است زبان پریش که به سبب محدودیت ارتباطی از زبانی کم عمق و ناپخته برخوردار است که متن نوشتاری اش نیز از زبانی خام با غنایی کمتر و وضوحی کمتر برخوردار است. از این رو با ادبیاتی کم عمق و زبان پریش و بی بهره از شور عشق روبرو هستیم که تن به قدرت حاکمه می دهد و کم کم از حساسیت های انسانی تهی می شود. در این دنیا یکنواختی خردکننده ی زندگی با بدبینی همراه خواهد شد، و از درون جامعه دچار یاس و تسلیم می شود چرا که حاکمان دینی که اشاعه دهنده تفکر قضا و قدری هستند و این احساس را که زندگی انسانی همان است که باید باشد و همواره چنین خواهد بود و هیچ کس و هیچ چیز قادر به تغییر آن نیست در مردم چون بیماری مسری سرایت می دهند. ادبیات مستقل چون خنده و خندیدن ضد فراموشی است. ضد یکنواختی کسل کننده ای است که جامعه بی ادبیات مکتوب سعی در سرایتش دارد. ریشه های این سخن را می توانیم در فلسفه زیباشناسی و ادبیات نویسندگانی چون فرانتس کافکا، آلبر کامو، جورج اوول، گوگل و میلان کوندرای... بجوییم. کسانی که چون کانت اعتقاد داشتند اثر هنری اگر به معنای واقعی «هنری» باشد نه فرمایشی، می تواند در مخاطبش حسی از زیبایی و حساسیت به جهان پیرامونش و وقایع سیاسی-اجتماعی بوجود آورد که این حساس شدن تنها در آینه خویش نگاه کردن نیست بلکه در آینه زمان و زمانه خویش نگرستن است.